

آخرت جست تا خلق خدای تعالی از این دو رسوخ ^{بن} امن
 و آسوده باشند و بهر اد فی سبیل الله می شوند می کند و
 بر نگاه (ظ) داشت [یا: بکار داشت؟] این از حوادث و
 سکا ... تغییر کنند و از سخط خدای تعالی بترسند و ... لعنت
 خدای تعالی باد بر هر کس که باسر | - که باسرا آن رسم بدرود
 اهر لفلد و گویا آقای مینورسکی نیز این عبارت را «هر کس کماش
 (یا لباس) ابریشم بدوزد» خوانده‌اند !! و یکی از علل سوال از من
 همین عبارت بوده است !! فمن بدله بعد ما سمعه فانه ... ائمه
 علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ، امر بذلك برسق بن
 برسق بن برسق فی سنة ثلث عشر [وخمسة] لعن الله

آقای مینورسکی بحق نوشته‌اند بمن که این خانواده برسقیان بظن غالب
 گویا همان خانواده است که در منجم باشی ج ۲ ص ۵۸۲ از چند نفر آنها اسم برده شده است
 در «دردنجی کلمه»، و در مجمل التواریخ هم یکی دو بار اسم یکی دوسه تن از این خانواده
 گویا برده <شده> که من بعضی از آنها را در پشت آن یادداشت کرده‌ام. باید راحة الصدور
 و عماد کاتب را هم بدقت خواند ، شاید باز اسامی بعضی از این خانواده پیدا شود . و این
 میل ظاهراً چنانکه از مکتوب آقای مینورسکی بر میآید مربع الاضلاع است و این کتیبه
 بر چهار طرف آن مکتوب است بترتیب شمال ، شرق ، جنوب ، غرب . - و چون در
 اطراف خرم آباد تپه‌ها بسیار است که روی آن تپه‌ها چراگاه‌ها و مراتع مخصوص طوایف
 الوار و سکنه واقع است لهذا من بایشان نوشتم کلمه عجیب «که چرانی» را من که چرانی
 (= کوه چرانی) میخوانم که گویا در آن عصر بعضی حقوق مجحفانه بر آن بسته بوده‌اند
 که این امیر ملغی کرده بوده . و «کرهم» هم شاید اسم خاص موضعی یا مرتعی از آن
 نواحی بوده (؟)

در هر صورت کتیبه غریب تاریخی است که خیلی خوب میبود يك عكس يا يك سواد درست مطابقی با اصل از آن برداشته میشود .

خزعل:

نام کسی (الذریعه الى تصانیف الشیعة ۱: ۲۴۳) .

الخط المنسوب:

شرحی از آن در نجوم الزاهرة ۲: ۲۰۹ ح ۲ ، (ولی طابع سلوک مقریزی ، از این جوانهای متجددین مصر — — ، خیال کرده که «خط منسوب» یکی از اقسام خط است از قبیل کوفی و رقاع و ثلث و نحو ذلك و در حاشیه قسمت ۳ از جزء اول ص گفته

خلفاء:

تاریخ جلوس

۱۱	ابوبکر
۱۳	عمر
۲۳	عثمان
۳۵ - ۴۰	علی
۴۱	معاویه
۶۰	یزید
۶۴	معاویه بن یزید
۶۴	مروان
۶۵	عبدالملك بن مروان
۸۶	ولید بن عبدالملك
۹۶	سليمان بن عبدالملك

﴿ تاريخ ﴾ جلوس

٩٩	عمر بن عبدالعزيز
١٠١	يزيد بن عبدالملك
١٠٥	هشام بن عبدالملك
١٢٥	وليد بن يزيد بن عبدالملك
١٢٦	ابراهيم بن وليد بن عبدالملك
١٢٧-١٣٢	مروان الحمار
١٣٢	سفاح
١٣٦	منصور
١٥٨	مهدي
١٦٩	هادي
١٧٠	هرون الرشيد
١٩٣	امين
١٩٨	مأمون
٢١٨	معتصم
٢٢٧	واثق
٢٣٢	متوكل
٢٤٧	منتصر
٢٤٨	مستعين
٢٥٢	معتز
٢٥٥	مهدي
٢٥٦	معتصم
٢٧٩	معتضد
٢٨٩	مكتفي

تاریخ جلوس

۲۹۵	مقتدر
۳۲۰	قاهر
۳۲۲	راضی
۳۲۹	متقی
۳۳۳	مستکفی
۳۳۴	مطیع
۳۶۳	طایع
۳۸۱	قادر
۴۲۲	قائم
۴۶۷	مقتدی
۴۸۷	مستظهر
۵۱۲	مسترشد
۵۲۹	راشد
۵۳۰	مقتفی
۵۵۵	مستنجد
۵۶۶	مستضی
۵۷۵	ناصر
۶۲۲	ظاهر
۶۲۳	مستنصر
۶۵۶-۶۴۰	مستعصم

خلکان:

عبداللہ بن خلکان یا خلکان (۴) ممدوح متنبی بر فرض صحت نسخہ (یا زجی ۱۸)،

و «بنا» بر این فرض یعنی بر تقدیر صحت نسخه این اسم معلوم میشود خیلی قدیمی بوده است، [رجوع شود انشاءالله بواحدی نیز].

بعد دیدم در واحدی ص ۳۰ نام این شخص را عبیدالله بن خراسان (کذا) دارد و كذلك ايضاً بعينه در مقاله بلاشر^(۱) ص ۷۲. پس گویا یازجی را سهو و تصحیفی در این اسم روی داده، ولی محض تحقیق واقعی این مسئله باید هم بعکبری و هم بسایر طبقات دیوان متنبی و هم بنسخ خطی اگر دست رسی بآنها باشد باید رجوع نمود، ان شاء الله الرحمن .

خوارزمشاهیہ:

(از روی جوینی):

جلوس زیر حمایتی سلجوقیہ قطب الدین محمد خوارزمشاه ۴۹۱ (ج ۲: ۳):
وفات او را صریحاً ذکر نمیکند ولی لابد در همان حدود سال جلوس پسرش
اتسز بوده است، یعنی ۵۲۲.

جلوس نیم مستقل علاءالدوله (مقدمه مقدمه الادب زمخشری؛ علاءالدین: عوفی
۳۵: ۱) اتسز بن قطب الدین محمد ۵۲۲ (ص ۳).

وفات اتسز ۹ ج ۲: ۵۵۱ (ص ۱۳).

جلوس ایل ارسلان بن اتسز ۳ رجب ۵۵۱ (ص ۱۴).

وفات او ۱۹ رجب ۵۶۵ یا ۵۶۸ (ص ۱۷ متن و حاشیہ).

جلوس علاء الدین (تر ۱۲: ۷۱) تکش بن ایل ارسلان ۲۲ع ۵۶۸: ۲ (ص ۱۸).

جلوس سلطان شاه بن ایل ارسلان بلافاصله بعد از فوت پدر (ص ۱۷).

وفات سلطان شاه و ختام سلطنت متزلزل مشترك او با تکش سلخ رمضان ۵۸۹

(ص ۳۰).

وفات علاء‌الدین تکش بن ایل ارسلان ۱۹ رمضان ۵۹۶ (ص ۴۶) .
جلوس علاء‌الدین (قطب‌الدین) محمد بن تکش خوارزمشاه ۲۰ شوال ۵۹۶
(ص ۴۷) .

وفات او «دفن بالجزیره سنة ۶۱۷» (نسوی ۴۸) .
جلوس جلال‌الدین منکبرنی را هیچکس ذکر نکرده است، چه بیچاره جلوسی
نداشت و تمام بقیه عمرش را در کر و فر بود، ولی لابد از همان سال وفات پدرش باید
حساب کرد، یعنی ۶۱۷ .

قتل او نیمه شوال ۶۲۸ (نسوی ۲۴۷) .
قتل غیاث‌الدین پیرشاه برادر جلال‌الدین در حدود ۶۲۵ (نسوی ۱۴۳ و ۱۳۹
و پیش و پس رجوع بوریقه غلاف جهانگشا ج ۲) و بقول کزیده در سنه ۶۲۷ .

خواند امیر:

خواند امیر دیگری غیر از مؤلف حبیب‌السیر (حبیب‌السیر ۳:۳:۳۵۹) .

خواند میر و میر خواند:

میر خواند مؤلف روضة‌الصفاست و خوانده میر مؤلف حبیب‌السیر، فلا تغفل .

خور سیف:

(ح ل خور سیف و در بعض مواضع و صاف . خور سیف) .

«خور بفتح اوله و تسکین ثانیه و آخره راه مهملة و هو عند عرب السواحل كالخليج
يندمن البحر وقد اضيف الى عدة مواضع منها خور سیف وهو موضع دون سیراف الى البصرة
وهي مدينة فيها سويق يتزود منه مسافر البحر فهذا العلم لهذا الموضع» (معجم البلدان ۲: ۴۸۸) .
«الخور بفتح الخاء ... اصله الخلیج یند من البحر الى بعض النواحي ، خور السیف

[کذا بالالف واللام] بليد من دون سیراف يدخل اليه في خور كما ذكرنا وهو من ارض فارس « (المشترك ص ۱۶۲) .

و تقریباً بعینه مانند عبارت مشترك است نیز در تقویم البلدان ابوالفدا ص ۳۲۵ .
 «خورسیف که در ساحل دریای فارس است» (فارسنامه ناصری ۱: ۳۷ استطراداً) .
 و ذکر این کلمه یعنی خورسیف و خورشیف باشین معجمه که اغلب باملاء اخیر نوشته دروصاف مکرر آمده، از جمله آنچه در نظر بود در صفحات ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۵ م .
 و دیگر در هیچ یک از کتب و مظان معموله مانند سلسله کتب جغرافیة عربیة طبع دخویه و آثار البلاد و فارسنامه ابن البلخی و فارسنامه ناصری (بالاصالة، استطراداً گفتیم که در ج ۱ ص ۳۷ اشاره بآن کرده) و نزهة القلوب و شیرازنامه و بستان السیاحة و اراضی خلافت اسلامیة استرنج مطلقاً و اصلاً این کلمه را ندارد . ولی با احتمال بسیار قوی بلکه بنحوقطع و یقین جزو همان ناحیة باید باشد که در نزهة القلوب ص ۱۱۶ باسم «اعمال سیف» ذکر کرده و نصه :

«اعمال سیف ناحیتی چنداست بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی ازین ولایات بسیف ابی زهیر و بعضی بسیف عماره منسوب است و حاصلشان جزغله و خرما نبود» .

بعد دیدم آنچه در نزهة القلوب نقل کرده عین عبارت یا علی الاصح تلخیص عبارت فارسنامه ابن البلخی است ص ۱۶۰ بدون يك کلمه زیادی از خودش .

خلاصة ماخذ : معجم البلدان ۲ : ۴۴۸ ، مشترك ۱۶۲ ، تقویم البلدان ۳۲۵ .
 و صاف ۱۷۷ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۹۵ م ، فارسنامه ناصری ۱ : ۳۷ .

الخیلیة :

حرف «ذ»

د

دام :

(بمعنی حیوان یا حیوان درنده، بقول ولف reissende) که تنها هیچوقت استعمال آن مسموع نشده بلکه همیشه مقرون با «د» یا «ده» استعمال شده است من خیال میکنم که شاید دام باین معنی در اصل از اتباع «د» بوده و همیشه بعد از آن استعمال میشده مثل «رخت و پخت» و سپس من غیر فرق گاه بعد از آن و گاه پیش از آن استعمال شده است (رجوع شود باین کلمه یعنی «دام» در ولف که علی السواء قریب هفت هشت مرتبه «دام و دد» و هفت هشت مرتبه «دد و دام» در شاهنامه استعمال شده است).
 يك شاهد دیگری نیز برای «دد و دام» در فرهنگ انجمن آراست در کلمه
 «دد» (یا دام؟)، و شاهد دیگر این بیت حافظ است در مثنویات او :

دو تنها و دو سرگردان دو بیکس دد و دامت کمین از پیش و از پس
 (ص ۲۵۸ از طبع خ^(۱))

دانش نامه علائی :

نام این کتاب در مقدمه منطق المشرقین «دانش مایه» چاپ شده است و طابع به «اصل العلم» ترجمه کرده است [فعلاً حاضر نیست، بعدها رجوع شود ان شاء الله که آید درست است این ترجمه؟]، و گویا در بعضی از کتب قدما مانند قفطی یا ابن ابی اصیبه نیز ازین کتاب بدانش مایه تعبیر شده نه دانش نامه. تحقیق دقیقتری شود در این باب شاید فی الواقع اسم اصلی این کتاب دانش مایه بوده که بغلط دانش نامه معروف شده است.

۱- مقصود طبع عبدالرحیم خلخالی است. (۱.۱).

دایره :

یعنی ساز معروف ، دو رباعی شاهد آن (زنبیل حاج فرهاد میرزا ۲۲۶) .

دباج :

شرح حال کسی با اسم دو باج بن قطلمی شاه بن رستم صاحب گیلان در درر الکامنه ۲: ۱۰۳ که علی العجالة نمیدانم همان دباج مخدوم قطب الدین شیرازی است در درة التاج^(۱) یا کسی دیگر است، بعدها انشاء الله در وقت تدقیق و تحقیق این مطلب روشن کرده شود. محض یادداشت نوشته شد که یادم نرود .

|| رجوع بوریقات قطب الدین شیرازی که وریقه باین عنوان یعنی دباج بآنها ضم کرده ام .

ابن الدیثی :

صاحب تاریخ بغداد معروف و متوفی در سنه ۶۳۷ (ص ۱۴۵)^(۲) .

درب سلم :

که قطعاً و بدون هیچ شبهه همان باب سلم قاموس است که گوید محله ایست بشیراز (فارسنامه ناصری ۲: ۲۲ و ۱۵۵ استطراداً) .

در مقدمه شیرازنامه طابع آن در ص کا در تحت عنوان «محلات امروزی شیراز» گوید شیراز از عهد کریم خان زند شش دروازه دارد پنجم دروازه شاه داعی (که در اصل شاه الداعی الی الله بوده و نام یکی از مشایخ است در قدیم آنرا درب سلم گفتند ، کتاب مزارات شیراز اشاره میکند که درب سلم منسوب است بابوز کریم بن عبدالله از قدمای شیراز) این دروازه میان جنوب و مغرب شیراز است «مقدمه شیرازنامه ص کا) .

۱- مرحوم قزوینی ابتدا نام مأخذ این یادداشت را ننوشته و سپس در کنار صفحه نوشته است «گویا مراد طبقات القراء باشد» . (۱.۱) .

۲- اصل : غرة التاج

- رجوع نیز بمزارات شیراز ورق ۶۲^b - ۷۵^a .

- و قاموس در س ل م .

- سعدی گوید در حکایت منظومه بسیار ممتعی که در اواخر نسخ معموله کلیات

(طبع بمبئی ص ۴۱۳) مندرج است :

بارها گفتمش بخفیه لطیف که بسلمت بریم یا بخفیف

یعنی بقبرستان درب سلم یا در سلم یا دروازه سلم بر حسب اختلاف تعبیر مؤلفین ، یا

بقبرستان [ابو عبدالله محمد بن] خفیف که آن نیز مانند قبرستان سلم یکی از هفت

قبرستان معروف شیراز بوده که موضوع کتاب نفیس مزارات شیراز است (رجوع نیز

بوریقات «سلم») .

و ذکر این موضع یعنی قبرستان سلم و دروازه سلم که قبرستان در خارج آن دروازه

واقع است مکرر در شیراز نامه بعنوان دروازه سلم و در سلم آمده است: ص ۲۸ (دروازه سلم) ،

۳۴ (ایضاً) ، و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۵۵ (در سلم در هر سه موضع اخیر) ، و درب سلم (ص ۳۴

از مقدمه آن کتاب) .

دروغ:

مشروعیت و جواز سه قسم دروغ (حیاة الحیوان ۲: ۲۴۷) .

دریغ:

یکی از معانی دریغ بدون شبهه «چه خوب بود» یا «چه خوب میبود» است :

جز این عیبت نمیدانم که بدعهدی و سنگین دل دلارامی بدین خوبی دریغ ار مهر بانستی

(بدایع ۳۶۴)

ایضاً :

ای دریغ-اگ-ر شبی در بر خرابت دیدمی

سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی

(ایضاً ۳۶۵)

و شاهی در استعمال این کلمه در معنی معروف یعنی افسوس و یا اسفا و نحو ذلك:
 در بغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم بدانی قدر وصل آنکه که در هجران فرومانی
 (۳۶۵)

دفعه:

بهین معنی امروزی یعنی fois: «ودخل بغداد عدة دفعات آخرها سنة ۲۵۳»
 (الفهرست ۱۱۰).
 || (= مرة، بار، fois) ابن خالکان ۲: ۲۴۷ م.

دواة:

دواة (= قلمدان باصطلاح امروزه) و فرق آن با محبره (= یعنی دوات باصطلاح
 امروزه)، و اصحاب الدوات (= یعنی اعیان دوات و ارکان دوات در مقابل اصحاب
 محابر یعنی علماء و فقها و طلاب) (شدالازار ورق ۴۷).
 || شاهی صریح دیگر بر اینکه دواة^(۱) در عرف عربها بمعنی قلمدان بوده است
 نه بمعنی مرکب دان چنانکه امروزه بآن معنی در فارسی مستعمل است: دو بیت در
 شذرات الذهب ۸: ۴۱۸ که چهارده میم اجزاء «دوات» را می‌شمرد: مداد، محبره،
 النخ.

دیالی:

در غالب کتب قدیمه مانند اصطخری و ابن حوقل و مقدسی ذکر از آن
 نیست، ولی چون بتصریح یاقوت هم در «دیالی» و هم در «تامرا» دیالی با تامرا
 یکی بوده است و دیالی همان تامرا بوده و تامرا همان دیالی، پس ذکر خود دیالی
 شده بوده منتها با سمی دیگر نه آنکه بالمره از ذکر این رودخانه عظیم سکوت کرده
 بوده اند قدما کما کنت توهمته فی اول الامر.

و مخفی نماناد که بقول سهراب (۱۲۸) دیالی اسم فرعی بوده است از فروع نهروان فقط در قسمت سفالی نهروان قدری در شمال بغداد نزدیک جسر معروف نهروان که اندکی در جنوب بمقوفا بوده از نهروان جدا میشده ، و قدری پایین تر بغداد یعنی در سه فرسخی پایین بغداد بدجله میریخته . و خدا میداند که چطور شده که بعدها اسم این نهر فرعی حقیر باین رودخانه عظیم حالیه داده شده است .

حرف «ذ»

ذ

الذيل على الروضتين [كتاب -] :

لابي شامة مؤلف اصل الروضتين < في اخبار الدولتين > (فهرست نسخ عربي
بلوشه نمره 5852) .

در فهرست جديد كتابخانه ملي مصر هم اين كتاب هست، ولي عجاله نميدانم نسخه

يا عكس .

حرف ((ر))

رافعی: (۱)

«مآخذ برای شرح حال رافعی»

«برای ترجمه احوال» ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد (امام الدین)، صاحب تاریخ قزوین و بسیاری از کتب دیگر متوفی در ذی القعدة سنه ۶۲۳ (سبکی و مفتاح السعادة) رجوع «شود» به :

- سبکی ج ۵ ص ۱۱۹؛

- وفوات الوفيات ج ۲ ص ۳ [که در هامش آن جمیع یاغالب مآخذ حاوی شرح حال او را ذکر کرده ام]؛

- و سيرة جلال الدين منکبرنی للنسوی ص ۲۳۴؛

- و تهذيب الاسماء نووی در باب کنی (ج ۲ ص ۲۶۴-۲۶۵)؛

- و تاریخ گزیده ۸، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۳۵؛

- و نزهة القلوب ۵۹؛

- و اعلام زرکلی ۵۴۱؛

- و كشف الظنون در مواضع متعدده، مثلاً در «وجیز» و «تدوین»؛

- و مجمع الفصحا ۲۲۱:۱؛

- و رياض العارفين ۱۹۵؛

- و مفتاح السعادة ۴۴۳:۱-۴۴۴ و ۲:۲۱۳؛

- [هفت اقلیم؟]؛

- و طرائق الحقائق ۲:۲۸۷؛

۱- یادداشت‌های مربوط به رافعی بعنوان «رافعی قزوینی و تاریخ قزوین» پیش

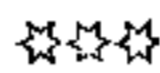
از این در مجله دانشکده ادبیات (شماره ۴ سال ۲ و بعد) بچاپ رسیده است . (ا.ا.)

- و طبقات الشافعية سيد ابى بكر بن هداية الحسينى طبع بغداد سنة ۱۳۵۶، ص ۸۳-۸۴؛
- و طبقات المفسرين سيوطى نمره ۶۳ ص ۲۱؛
- و حبيب السير ج ۳ : جزو ۳ : ۷۷؛
- و شذرات الذهب ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۰۹؛
- و دول الاسلام ذهبى ۲ : ۹۷ (فقط دو سطر در ضمن حوادث سنه ۶۲۳ که سنه وفات رافعى است)؛
- رجوع شود نیز به منتخب المختار ص ۹۹ (استطراداً) که همین شرح را سابق آقای مینوى هم نقلاً از همین کتاب در مکتوب وارده در 9. 1. 39 شان برای من نوشته بودند؛
- رجوع شود به مکتوب آقای مجتبی مینوى وارده در 27. 5. 38 و نیز مکتوب ایشان وارده 9. 1. 39.
- در روضات الجنات و بغية الوعاة و طبقات الحفاظ ذهبى و ذیل آن و فوائد البهية با تفحص بلیغ نیافتم شرح احوال او را و گویا بل بنحو قطع و یقین اصلاً ترجمه حال او در کتب مزبوره مسطور نیست نه اینکه من نیافتم، پس دیگر نباید در کتب مزبوره گشت.
- در ابن الاثیر و ابن خلکان و تاریخ ابوالفدا و طبقات الحفاظ ذهبى ندارد؛
- در لسان المیزان ندارد.

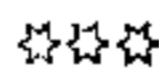
ترتیب زمانى ماخذ

- ۱- سيرة جلال الدين منكبرنى (ص ۲۳۴) مؤلف در سنه ۶۳۹، يعنى فقط ۱۶ سال بعد از وفات رافعى (در سنه ۶۲۳) که عجالة گویا قدیمترین ماخذى است که ذکرى از رافعى نموده و مؤلف با او معاصر بوده و داماد او را يعنى شوهر دختر او را موسوم به فقيه زين الدين ابو حامد القزوینى در حدود سنه ۶۲۴ [يعنى قريب يكسال بعد از وفات رافعى] و بطور قدر متيقن ما بين ۶۲۴-۶۲۸، چه سنه اولی سنه تملیک جلال الدين منكبرنى بيلقان را بشرف الملك بوده (سيرة ۱۲۸) و سنه ثانيه تاريخ قتل شرف الملك بوده (ايضاً ۲۳۱: ملاحظه ما بر آن) [بشرف الملك وزير جلال الدين منكبرنى معرفى نموده بوده

بر همان کتاب (یعنی وجیز غزالی) نیز دارد پس گویا باین جهت است بل قطعاً که این شرح بشرح کبیر معروف شده است، و از قرار تحقیقی که عجاله کردم شرح رافعی بر وجیز تاکنون در مصر و آن صفحات (هند و غیره را نمیدانم) چاپ نشده است، ولی الوجیز غزالی در مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده چاپ شده است (ص ۵۲ از فهرست آن از آن سنه ۱۳۴۸).



بعد از دو سه هفته از نوشتن این دو ورقه فهرست جدید کتابخانه مصطفى البابي الحلبي از آن سنه ۱۹۳۸ م را که خواسته بودم رسید و در آنجا در ص ۳۵ در ضمن تعداد کتب فقه شافعی دیدم که الحمد لله (گویا بکلی بتازگی ولی نمیدانم در کجا در مصر یا شام یا هند؟) فتح العزیز فی شرح الوجیز لعبدالکریم بن محمد الرافعی در ذیل شرح المذهب نووی (خود مذهب از ابواسحق شیرازی است) چاپ شده است و مجموع شرح مذهب از نووی و ضمیمه آن که فتح العزیز مذکور رافعی باشد با ضمیمه دیگر بر شرح مذهب نووی که موسوم است به «التلخیص الحبیر» (کذا) لابی حجر المسقلانی در ۱۲ جلد ... است.



در کتابخانه ملی پاریس یکی دو نسخه از بعضی مجلدات عزیز فی شرح الوجیز رافعی موجود است و یکی ازین نسخ را که عبارت از جلد اول باشد (Arabe 986) مؤلف فهرست نسخ عربی کتابخانه - دوسلان - گوید بخط مؤلف [یعنی رافعی] است. ولی مطلقاً و اصلاً هیچ دلیلی برای این مطلب نمیآورد که از کجا این مطلب را استنباط کرده است و تاریخی هم نمیگوید که این نسخه دارد تا از روی تاریخ آن بتوان استنباط مذکور را نمود. پس تا خود نسخه را معاینه نکرده **ام** باید این حرف دوسلان را بکلی با قید احتیاط تلقی نمود و در بوته اجمال گذارد تا صحتش یا بطلانش از معاینه دقیق خود نسخه شاید ان شاء الله معلوم گردد.

طبقات الشافعية] شرح المحرر للرافعي (ص ۱ از طبقات الشافعية مشارالیه)، باید رجوع شود بشرح احوال رافعی که آیا کتابی داشته باسم «شرح» محرر، یعنی آیا مقصود همان رافعی قزوینی خودمان است یا کسی دیگر؛ که گمان نمیکنم کسی دیگر از علما بطور مطلق باین نسبت معروف بوده است بطوریکه اطلاق «رافعی» باو منصرف شود. البته در متأخرین مصر متعدد بوده اند «رافعی» ها، ولی واضح و بدیهی است که این رافعی صاحب شرح محرر از جمله آنان نبوده است.

بعد دیدم بلافاصله در ص بعد همان دیباچه نقلاً از کشف الظنون که مراد همان رافعی قزوینی معروف است و لله الحمد.

شرح حال رافعی در ص ۸۳ - ۸۴ «طبقات الشافعية نیز هست» .
 بلی «شرح محرر تألیف همین رافعی قزوینی است»، رجوع بسبکی ۵: ۱۱۹.
 * «رافعی» تفسیری بر سورة فاتحه داشته است (مفتاح السعادة ۱: ۴۴۳).

تدوین رافعی

* نسخه عتیقه از آن در هند در نزد صاحب عبقات الانوار، سید حامد حسین، حاضر بوده است (نامه دانشوران ۵: ۷۰) و نقل فعل طویلی از آن نموده است.
 * دو نسخه از آن در اسلامبول موجود است (دفتر یادداشت ۶).
 * مسائل پارسیه ۳: ۲۳۰ ببعد.

بعضی فواید لغوی و تاریخی و رجالی

وزان :

ابو عبدالله محمد بن ابوسعید عبدالکریم بن ابوالعباس احمد بن ابوسعید طاهربن ابوالعباس احمد الوزان از رؤساء معروف شافعیه در ری، متوفی در ربیع الآخر سنه ۵۹۸